

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و یکم، دوره جدید، سال هفتم
شماره سوم (پیاپی ۲۷)، پاییز ۱۳۹۴، صص ۱۸-۱
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۰۵

واکاوی زمینه‌ها و عوامل موثر بر آغاز شورش سمکو

۱۲۸۵ تا ۱۲۹۷ش/۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸م

سیروان خسروزاده * محمدامیر شیخ نوری ** علیرضا علی صوفی *** محمد نایب پور ****

چکیده

اسماعیل آقا، معروف به سمکو، حدود ۲۵ سال شخصیتی تاثیرگذار در مرزهای شمال غرب کشور و سرزمین‌های آن سوی مرز بود. او از مهم‌ترین چهره‌های تاریخ معاصر ایران است. آنچه تاکنون از وی گفته شده عموماً مغرضانه و یک جانبه بوده است. پژوهش حاضر به شیوه‌ای توصیفی تحلیلی و با تکیه بر اسناد و مدارک دست اول فارسی و همچنین، بهره‌گیری از پژوهش‌های مبتنی بر اسناد روسی، تلاش کرده است زمینه‌ها و عوامل موثر بر شورش سمکو را تشریح کند. مقاله با مراجعه به گذشته، نشان می‌دهد برخلاف نگاه یک جانبه موجود در اشاره‌های صورت گرفته به این موضوع، شورش‌های سران شکاک بیش از آنکه نتیجه فتنه‌گری آنان بوده باشد، نتیجه فساد و ناکارآمدی ساختار حکومت قاجار و حکام آذربایجان در نادیده گرفتن قدرت و جایگاه مهم سران شکاک بوده است. مقاله همچنین نشان می‌دهد این زمینه منفی، همراه با تحولاتی همچون انقلاب مشروطه، جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و پایان جنگ و نیز خروج بیگانگان از آذربایجان، سمکوی انتقام‌جو را در مسیر شورش‌های جدی علیه حکومت مرکزی قرار داد. بنابراین پژوهش بر این باور است که شورش واقعی سمکو به دنبال خاتمه جنگ جهانی اول و خروج بیگانگان از مرزهای شمال غرب کشور آغاز شد. نتیجه نهایی مقاله این است که ساختار فاسد حکومتی و انکار جایگاه شکاک‌ها و واگذار نکردن بخشی از قدرت به آنان، در کنار فرصت‌هایی که تحولات منطقه‌ای در اختیار آخرین خان شکاک، یعنی سمکو، گذاشته بود زمینه و عوامل اصلی و موثر برای شورش سمکو را فراهم کرد.

واژه‌های کلیدی: سمکو، سران شکاک، چهریق، جنگ جهانی، انقلاب مشروطه، انقلاب اکتبر

* دانشجوی دکتری دانشگاه پیام‌نور تهران (نویسنده مسئول). kiaksar612@yahoo.com

** استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهراء. dr-sheikhnuri2000@yahoo.com

*** دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام‌نور همدان. ar.soufi@yahoo.com

**** استادیار دانشگاه علوم انتظامی تهران. mohamadnayebpour@gmail.com

مقدمه

گاه مغرضانه است. تاکنون در خصوص سمکو، پژوهش خاصی صورت نگرفته است. به جز نمونه‌هایی که به آن‌ها اشاره خواهد شد، تقریباً مسئله شورش سمکو تماماً در چهارچوب اقدامات رضاخان، در سرکوب شورش‌های داخلی گنجانده شده است و پژوهشی که منحصرأً به وی پرداخته باشد وجود ندارد. کتاب اوضاع سیاسی اجتماعی کردستان (۱۲۸۵ تا ۱۳۲۰ش) از مجتبی برزویی، از جمله تحقیقاتی است که تا اندازه‌ای شورش سمکو را بررسی کرده است. نویسندگان در بخشی از کتاب، به بررسی شورش سمکو پرداخته است؛ اما به علت ناتوانی در اتخاذ نگرشی بی‌طرفانه، نتوانسته است یک ارزیابی موفق و پذیرفتنی ارائه دهد. برزویی تلاش کرده است سمکو را به عنوان رهبر عشیره‌ای صرف معرفی کند و در کل، اقدامات او را در چهارچوبی عشیره‌ای تحلیل کند.

محمدامین ریاحی در کتاب تاریخ خوی، در قسمت‌هایی که به سمکو اشاره کرده، ضمن مبالغه در آمار و ارقام، سمکو را یک یاغی صرف معرفی کرده است. احمد کسروی در کتاب‌های تاریخ مشروطه و تاریخ هجده ساله آذربایجان، نقش منفی سمکو را در جنبش آزادی‌خواهان آذربایجان به خوبی نشان داده است؛ اما به هیچ وجه، به خدمات مرزداری سمکو در مقابله با روس‌ها و عثمانی‌ها اشاره نکرده است. کسروی همچنین، در بحث از تشکیلات مسیحیان و قتل مارشیمون، ضمن انتقاد از نقش سمکو در قتل مارشیمون، نتوانسته است نگاهی واقع بینانه به مسئله داشته باشد؛ بنابراین، آثار ارزنده کسروی نیز، از یک جنبه نگرشی به سمکو مبرّی نیستند.

در پژوهش‌های گُردی هم، اثری وجود ندارد که بتواند ضمن رفع یک جنبه نگرشی منابع فارسی، تصویری پذیرفتنی از سمکو و علل آغاز شورش او ارائه کند؛ به عنوان نمونه، محمدرسول هاوار اثری به

اسماعیل آقا، معروف به سمکو، یکی از مهم‌ترین و حادثه‌سازترین شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران است. نقش اسماعیل آقا را می‌توان در چند دوره زمانی مشخص بررسی کرد: نخست از سال ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۷ش/۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸م که سال آغاز شورش وی است؛ دوم از ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۱ش/۱۹۱۸ تا ۱۹۲۲م که به شکست وی از ارتش ایران و فرارش به ترکیه انجامید؛ سوم از بازگشت به ایران در سال ۱۳۰۴ش/۱۹۲۵م، تا شورش در سال ۱۳۰۵ش/۱۹۲۶م که منجر به فرار مجدد به خارج از ایران شد؛ چهارم از سال ۱۳۰۵ش/۱۹۲۶م، تا بازگشت مجدد به ایران در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۲۶م که دوران آوارگی و سرانجام، قتل وی است.

شورش سمکو از سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۹ش/۱۹۱۸ تا ۱۹۳۰م، یعنی سالی که پایان زندگی وی بود، جدای از هزینه‌های بسیاری که برای دولت ایران و مردم شمال غرب کشور به دنبال آورد، به ایجاد تنش جدی در روابط ایران با همسایگانش، از جمله ترکیه انجامید. ترک‌ها به منظور ایجاد فشار بر ایران، با حمایت ظاهری از وی، سعی در امتیازستانی‌های ارضی و سیاسی داشتند؛ البته بررسی این مسائل و پیامدهای عملکرد سمکو در سال‌های بعد از ۱۲۹۷ش/۱۹۱۸م، خارج از محدوده زمانی مقاله حاضر است.

شورش اصلی وی علیه حکومت مرکزی، از پایان جنگ اول جهانی و به دنبال خروج قوای عثمانی از آذربایجان شروع شد و با قتل او در سال ۱۳۰۹ش/۱۹۳۰م، پایان یافت؛ اما در واقع، جرقه اصلی شورش وی از زمان قتل برادرش جعفرآقا در سال ۱۲۸۴ش/۱۹۰۵م، زده شد. در منابع دست اول و اسناد و مدارک آن زمان، در خصوص شورش وی اطلاعات و اشاره‌هایی وجود دارد؛ اما باید توجه کرد اشاره‌های موجود، در بیشتر این مدارک، به شیوه‌ای یک جنبه و

است مسئله انتقام‌جویی وی به‌روشنی بررسی شود. در ابتدا، باید خاطر نشان کرد علاوه بر مسئله شورش سمکو، پژوهش‌هایی که مستقیم و غیرمستقیم به شورش سران پیشین طایفه شکاک پرداخته‌اند نیز، به همان شکل همواره با کلی‌گویی و یک‌جانبه‌نگری، از رسالت بررسی علمی مسئله طفره رفته‌اند. حتی مورخ شهیری همچون کسروی نیز، نتوانسته است از دام این گفتمان عبور کند. وی در خصوص این شورش‌ها می‌نویسد: «سران ایل شکاک هر زمان فرصت دیدندی با دولت نافرمانی کردند و به تاخت و تاراج برخاستند» (کسروی، ۱۳۸۸: ۱۵۸)؛ بنابراین، کسروی فرصت‌طلبی شکاک‌ها را علت شورش‌های آنان می‌داند. در اینجا مناسب است ضمن بررسی عملکرد سران طایفه شکاک، یعنی اسماعیل آقا شکفتی، علی آقا، محمد آقا و جعفر آقا، نظر کسروی نیز به عنوان نمونه‌ای از گفتمان غالب یک‌جانبه‌نگری، در بوتۀ نقد گذاشته شود؛ سپس روشن شود آیا واقعاً آن گونه که کسروی معتقد است سرکوبی شورش سران شکاک، به واسطه شورش و طغیان آن‌ها بوده یا در عواملی دیگر ریشه داشته است.

اسماعیل آقا شکفتی

قلمرو طایفه شکاک در کوه‌های غرب دریاچه ارومیه، درست چسبیده به مرز عثمانی بود. این منطقه بخشی از حاشیه هر دو کشور را شامل می‌شد. تا اوایل قرن بیستم، برای طوایف گرد، مرز عملاً معنایی نداشت و بسیاری از آن‌ها، در هر دو سوی مرز مرتع داشتند. مرز حدود ثابتی نبود که در دست دولت‌های عثمانی و ایران باشد. حاکمیت در نواحی مرزی پیایی دست به دست می‌شد (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۸۷ و ۸۸). شکاک‌ها از طوایف بسیاری، در اندازه‌ها و مراتب نابرابر، تشکیل می‌شدند که تا ۲۵ طایفه را در

نام سمکو و جنبش ملی‌گردد نگاشته است؛ اما با وجود داده‌های ارزشمندی که در این کتاب آورده، به واسطه ضعف روش تحقیق و اتخاذ نکردن رویکرد تحلیلی، نتوانسته است مسئله سمکو را تبیین کند. علاوه بر این، تکیه نویسنده به منابع غیر موثق نیز از اعتبار کتاب کاسته است. آن چنان که اشاره شد، پژوهش حاضر درصدد بررسی تقابل سمکو با حکومت مرکزی و اقداماتی که وی در این راستا در پیش گرفت، نیست؛ بلکه صرفاً به بررسی زمینه‌ها و عواملی می‌پردازد که به آغاز این تقابل منجر شد یا آن را تسریع بخشید. با این وصف، بررسی مواضع و اقدامات سمکو بعد از آغاز شورش وی، در مقاله حاضر جای ندارد. این پژوهش سعی می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که چه زمینه‌هایی راه را برای بروز شورش سمکو هموار کرده و چه عواملی، این زمینه‌ها را جهت‌دار کردند و شورش او را تسریع بخشیدند؟ بنابراین هدف اصلی پژوهش حاضر، واکاوی و تحلیل چرایی شورش سمکو است. اهمیت این موضوع در آن است که سمکو ۲۴ سال، یعنی از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۰۹ش/۱۹۰۶ تا ۱۹۳۰م، یکی از تاثیرگذارترین شخصیت‌های صفحات شمال غرب کشور بود؛ بنابراین بررسی چرایی و چگونگی شورش وی از ارزش بسزایی برخوردار است و پژوهش حاضر در تلاش است با تکیه بر اسناد و منابع موثق، برای نخستین بار بتواند به شیوه‌ای علمی، تصویری نزدیک به حقیقت از این موضوع ارائه کند.

انتقام‌جویی (زمینه تاریخی)

انتقام‌جویی را یکی از مهم‌ترین علل و ریشه‌های شورش سمکو دانسته‌اند؛ آنچنان که خود وی نیز، این ماجراجویی‌ها را انتقام‌گیری از مرگ برادرانش قلمداد می‌کرد (ریاحی، ۱۳۷۸: ۴۹۵). برای تحلیل و واکاوی میزان اهمیت و جایگاه این عامل در شورش او، لازم

شکاک، یعنی عبدوی و کاردار، نسب خود را به چند تن از فرماندهان کرد صلاح‌الدین ایوبی می‌رساندند (هاوار، ۲۰۰۵: ۲۱۳).

برمی‌گرفت. از این میان، ۳ طایفه عبدوئی و مامدی و کاردار، اهمیت محوری و سلطه سیاسی داشتند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۵). خاندان‌های حاکم در طایفه



شکل ۱- حوزه جغرافیایی استان آذربایجان غربی

در دهه‌های نخست قرن ۱۳ق/۱۹م، ریاست ایل شکاک با اسماعیل آقا شکفتی بود. اسماعیل آقا و نیروهای او پیشقراول و مجری سیاست‌های حکومت قاجار، در منطقه بودند و در این راستا، از هیچ‌گونه همکاری با قاجارها دریغ نمی‌ورزیدند؛ به عنوان نمونه، در حمله بزرگ سپاه افشار ارومیه و مقدم مراغه، برای سرکوبی ایل گُرد بلباس شرکت کردند. همچنین وی در حمله‌ای که در سال ۱۸۱۶م/۱۱۹۵ش، برای تنبیه میرواندوز صورت گرفت حضور فعال داشت. علاوه بر این، اسماعیل آقا در حمله عباس میرزا به عثمانی و قبایل کرد، او را همراهی می‌کرد. اسماعیل آقا حتی دختر خود را به فرح‌الله‌خان، پسر عسکرخان افشار حاکم ارومیه، داده بود؛ اما سرانجام با حسادت عسکرخان روبه‌رو شده و بالاخره در سال ۱۸۱۷م/۱۱۹۶ش، کشته و تمام املاک و دارایی‌های او غارت شد (هاوار، ۲۰۰۵: ۲۲۶). بهانه این کار، غارت برخی روستاهای اطراف قلعه بناب نازلو توسط افراد اسماعیل آقا بود؛ اما برزویی با استناد به توجه فراوان فتحعلی شاه به اسماعیل آقا که نتیجه نقش مهم وی در جنگ‌های ایران با روسیه بود، از میان برداشتن وی را نتیجه حسادت بیگ‌لبیگی و دیگر خوانین افشار می‌داند (برزویی، ۱۳۷۸: ۱۴۸). برخلاف نظر کسروی، اسماعیل آقا شکفتی نه تنها دست به شورش نزده بود، بلکه مجری سیاست‌های حکومت قاجار در منطقه بود. قتل و نابودی او نیز، نتیجه توطئه و ناکارآمدی نظام حاکم بود که حاضر نبود اهمیت نقش و جایگاه شکاک‌ها را در منطقه به رسمیت بشناسد.

شورش علی آقا شکفتی

بعد از قتل اسماعیل آقا، علی آقا شکفتی ریاست شکاک‌ها را برعهده گرفت. وی در سال

نیز، آنان را یاغی معرفی کرده و دولت را به تنبیه و سیاست آنان ترغیب می‌کردند (امین‌الشرع، ۱۳۷۸: ۲۰). جعفرآقا طبیعتاً با مشاهده این وضع و با مرور سرنوشت پدر بزرگ و جد خویش، نمی‌توانست به مقامات حکومت قاجار، هیچ اعتمادی کند؛ بنابراین، در مناطق سرحدی، خودسری پیشه کرده بود. روس‌ها به زودی، متوجه اهمیت و نفوذ وی شدند و مصلحت را در آن دیدند با وی ارتباط برقرار کنند. بنابراین نیکلای دوم در سال ۱۸۸۹م/۱۲۶۷ش، جعفرآقا را همراه با شیخ طه شمیدینان و عبدالرزاق خان به روسیه دعوت کرد (کوچرا، ۱۳۷۷: ۵۹). احتمالاً روس‌ها استفاده از نفوذ او را در سرحدات عثمانی، برای مقابله احتمالی با آن کشور ضروری می‌دانستند.

نظام‌السلطنه، حاکم تبریز که بعد از رفتن محمدعلی میرزا به تهران، به پیشکاری آذربایجان آمده بود دست از توطئه برنداشت و در اقدامی دیگر، به جعفرآقا زینهار داد و برای او قرآن مهر کرد و فرستاد که به تبریز آید. او به جعفرآقا وعده داده بود شاه او را به مقام ایلخانی طایفه شکاک منصوب می‌کند. جعفرآقا به وی اطمینان کرد؛ اما نظام‌السلطنه ناجوانمردانه او را به قتل رساند (صفایی، ۱۳۷۱: ۵۵). در این رابطه، باید گفت جعفرآقا مناطق سرحدی را ناآرام کرده بود؛ اما اگر اساساً فردی شورشی بود، چه علتی داشت دعوت نظام‌السلطنه را به تبریز بپذیرد؟ بی‌اعتباری نظر کسروی آنجا بیشتر آشکار می‌شود که ماموریت جعفرآقا در تبریز، برقراری نظم و امنیت و جلوگیری از بروز شورش میان مسلمانان و ارامنه این شهر بوده و وی همراه با نیروهای خود، به خوبی سرگرم انجام ماموریت خویش بود!

با توجه به بررسی فوق، از سه تن از سران ایل شکاک، روشن شد ناکارآمدی ساختار حکومت قاجار در آذربایجان، علت قبول کردنی تری برای مناقشات

گریختن به عثمانی شده بود؛ بنابراین، در این باره هم باز نظر کسروی مردود است. به همان شکل که اسماعیل‌آقا را حکومت قاجار نابود کرد، علی‌آقا نیز با اطمینان به دولتیان و بازگشت به ایران، دستگیر و در زندان از بین رفت.

چگونگی قتل جعفرآقا

به نظر می‌رسد نقش محمدآقا، پسر و جانشین علی‌آقا شکفتی، میان شکاک‌ها چندان درخور توجه نبوده است. شاید مهم‌ترین علت این موضوع، ظهور شخصیت جدیدی در طایفه شکاک، یعنی جعفرآقا، پسر وی بوده است. با این حال، بنابر روایتی، به دنبال قتل ناصرالدین‌شاه، جعفرآقا مظفرالدین‌میرزا را با ۶۰۰ تن از نیروهای خود، تا تهران همراهی کرد. ظاهراً این امر بر مقامات آذربایجان بسیار گران آمد؛ اما نتوانستند کاری از پیش ببرند (هاوار، ۲۰۰۵: ۲۲۳). این رویداد در صورت صحت، باز هم از تمایل سران شکاک، به همکاری با حکومت مرکزی نشان دارد.

با وجود آنکه محمدآقا در قید حیات بود، عملاً جعفرآقا رهبری شکاک‌ها را در دست گرفته بود. نیکیتین به نقل از مینورسکی، از روحیه عیاری جعفرآقا در لخت کردن ثروتمندان و تقسیم بخشی از اموال غارتی بین نیازمندان حکایت کرده است (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۱۸۶ و ۱۸۷). زمانی که ظفرالسلطنه، از طرف نظام‌السلطنه، حکومت خوی را در دست داشت محمدآقا را با پسرانش، یعنی جعفرآقا و اسماعیل‌آقا، به دارالحکومه سلماس دعوت کرده و سپس، درصدد دستگیری آنان برآمده بود؛ اما محمدآقا و پسرانش توانسته بودند بگریزند و خود را نجات دهند (امین‌الشرع، ۱۳۷۸: ۲۰؛ تمدن، ۱۳۵۰: ۳۳۳). امین‌الشرع با توجه به چنین مصادیقی، نتیجه می‌گیرد سران شکاک هیچ گاه به وعده‌های دولتیان اعتماد نداشتند و دولتیان

پیشرفت قرار داد؛ به گونه‌ای که بعدها، به شکلی آشتی‌ناپذیر، در تقابل با حکومت مرکزی قرار گرفت. با توضیحاتی که داده شد، می‌توان به «انتقام‌جویی اجتناب‌ناپذیر» همچون زمینه‌ای تاریخی، در آغاز شورش سمکو توجه کرد.

انقلاب مشروطه

روشن شد کشته شدن سران شکاک و ایجاد حس انتقام‌جویی در سمکو، زمینه اصلی شورش وی بود؛ اما رشته‌ای از عوامل تاثیرگذار نیز، انتقام‌جویی او را جهت‌دار کردند. نخستین این عوامل، جنبش مشروطه و مناقشات ناشی از آن بود. آنچنان که اشاره شد سمکو در هنگام مرگ برادرش، شانزده سال داشت. طبیعتاً عملکرد و مواضع جوانی شانزده ساله، در راس بخشی از طایفه مهمی همچون شکاک، دور از ایراد و اشکال نبوده است. یکسال بعد از واقعه قتل برادرش، جنبش مشروطه آغاز شد. از آنجا که مستبدان و عمال وابسته به دستگاه محمدعلی شاه، عامل قتل برادرش بودند و سمکو تحرکات خود را انتقام‌جویی از آنان عنوان می‌کرد قاعدتاً می‌بایست جانب آزادی خواهان را می‌گرفت؛ اما وی برعکس عمل کرد و به جبهه مشروطه ستیزان پیوست. در تحلیل چرایی اتخاذ چنین موضعی، باید به مسائلی اساسی اشاره کرد:

نکته اول آنچنان که اشاره خواهد شد بعد از قتل جعفرآقا، رقیبان و مخالفان بسیاری برای سمکوی شانزده ساله، در برعهده گرفتن ایلخانی طایفه شکاک وجود داشت و سمکو برای غلبه بر رقیبان، نیازمند تقویت جایگاه خود بود؛

نکته دوم این واقعیت بود که جبهه مخالفان مشروطه بسیار قدرتمند بود و از جانب کشورهای عثمانی و روسیه حمایت می‌شد و سمکو با توجه به موقعیت لرزان، منفعت را در پیوستن به این جبهه

میان شکاک‌ها با مقامات حکومتی بود و نظر کسروی یک جانبه گرایانه به نظر می‌رسد؛ زیرا بدون ریشه‌یابی علل شورش سران شکاک، آنان را یاغی و نافرمان محض قلمداد کرده است. سران طایفه شکاک که بعد از ایل کلهر، در راس بزرگ‌ترین طایفه کرد بوده و به علت قرارگرفتن در مناطق سرحدی، نیروی مهم و درخور توجهی بودند، انتظار داشتند در تقسیمات قدرت منطقه جایگاهی داشته باشند؛ اما مقامات فاسد حکومتی با به حاشیه راندن آنان همواره، جایگاه و نفوذشان را نادیده می‌گرفتند و به هیچ وجه حاضر نبودند قدرت آنان را به رسمیت بشناسند و آنان را در قدرت سهیم کنند.

پیامدهای قتل جعفرآقا، برخلاف سران قبلی شکاک، بسیار دامنه‌دار بود. آنچنان که هدایت اشاره کرده است، با کشته شدن جعفرآقا، شکاک‌ها در «صداقت اولیای امور شک کردند و هرگز در خدمت صمیمی نشدند» (هدایت، بی تا: ۶۱۵). قتل جعفرآقا از پیش آمدهایی بود که از ارج دولت نزد مردم کاست و مردم عادی انتقام‌جویی کردها را پیش‌بینی می‌کردند (کسروی، ۱۳۸۸: ۱۵۸ و ۱۶۰). بعد از جعفرآقا، برادر شانزده ساله وی، یعنی اسماعیل آقا (سمکو) که بنا به ادعای ابراهیم صفایی در تبریز همراه جعفرآقا و شاهد قتل وی بود، رهبری شکاک‌ها را برعهده گرفت. او سوگند خورد در خونخواهی برادرش از هیچ اقدامی دریغ نکند (صفایی، ۱۳۷۱: ۵۵). ریاحی سمکو را «راهزنی بیرحم، بازیگری هوشیار و جنگاوری بی‌باک» معرفی می‌کند (ریاحی، ۱۳۷۸: ۴۹۱)؛ اما سمکو هر چه بود وارث سران شکاک بود که یکی پس از دیگری، به غدر حکومت قاجار از بین رفته بودند. حس انتقام‌جویی شدیدی که در وجود او بود، در کنار جاه‌طلبی‌های شخصی، به تدریج و همراه با فرصت‌هایی که تحولات شمال غرب کشور و ممالک مجاور مهیا ساخت، او را در مدار

می‌دید. اساساً برای جوانی همچون او که افکار محدود قبیله‌ای داشت، تمایز مشروطه و استبداد اهمیتی نداشت و دغدغه او مسئله‌ای دگر بود؛

نکته سوم این حقیقت بود که کردها به واسطه تحریکات عثمانی‌ها و روس‌ها و اقبال السلطنه ماکویی، از ارومیه تا ماکو، در جبهه مبارزه با مشروطه خواهان قرار گرفته بودند و همراهی سمکو با آزادی خواهان، در حکم اعلان جنگ به تمام کردها بود و با توجه به این واقعیت که سمکو در آن زمان دست کم، در جستجوی به دست آوردن حمایت شکاک‌ها، برای پذیرفتن حاکمیت او بر طایفه‌اش بود، قرار گرفتن در برابر کردها مطلوب او نبود؛

چهارم اینکه جاه‌طلبی‌های شخصی سمکو و تمایل به بهره‌برداری از وضعیت آشفته حاصل از منازعات مشروطه خواهان و مخالفان آنان، در اتخاذ این تصمیم موثر بود. سمکو و نیروهای او در برابر هماهنگ عمل کردن با سیاست‌های ضد مشروطه حکومت مرکزی و عمال محلی، می‌توانستند با فراغ خاطر به خودسری بپردازند و از جمله دست به غارت بزنند.

مجموعه این عوامل از سمکو شخصیتی ضد مشروطه نشان داده است؛ اما آنچنان که اشاره شد مسئله او نه مشروطه، بلکه جاه‌طلبی‌های شخصی‌اش، به عنوان رهبر طایفه شکاک، بود؛ بنابراین، اولین عامل تاثیرگذار بر زمینه از پیش موجود شورش سمکو که انتقام جویی او را در مسیری مشخص قرار داد، شرکت او در مناقشات میان آزادی خواهان و مخالفان مشروطه بود.

در این راستا، نخستین حرکت حساب شده او دخالت در جنگ میان اقبال السلطنه ماکویی با مجاهدان خوی بود. سمکو بدون آنکه به این جنگ دعوت شده باشد در ۲۰ شهریور ۱۲۸۶/۱۹۰۷م، با ۳۰۰ نفر سوار به نیروهای اقبال السلطنه، حاکم ماکو، پیوست و با ورود

ناگهانی خود و نیروها، کفه ترازو را به نفع سردار ماکو سنگین کرد. بدین سان لشکرگاه سکمن‌آباد به هم خورده و بازماندگان شکسته و پریشان خود را به خوی رساندند. نخستین دستاورد فوری این حرکت برای او، نائل شدن به حکومت قطور بود (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۶؛ آقاسی، ۱۳۵۰: ۳۱۲ و ۳۱۳). اقبال السلطنه ماکویی همان کسی بود که برای نبرد با آزادی خواهان، سپاه ماکو را سازماندهی کرد. سپاه ماکو نیرویی بود متشکل از کردهای شکاک و جلالی و سواران خود ماکو که از ۳ هزار تن از دلیرترین جنگجویان، ۵ توپ و توپچیان ورزیده تشکیل شده بود. این سپاه چندین بار، به تبریز حمله کرد و حتی یکبار تا نزدیکی امیرخیز پیش رفت؛ اما به واسطه مقاومت شدید مجاهدان، موفق به ورود به شهر نشد (کسروی، ۱۳۸۸: ۸۰۳). سمکو و سپاه ماکو در جنگ‌های خود با مجاهدان، به ویژه در خوی و سلماس، ضربات سهمگینی بر آنان وارد آوردند (کسروی، ۱۳۸۸: ۸۶۲)؛ به طوری که حیدر عمو اوغلی، برای آشتی با مشروطه، به نامه‌نگاری با اقبال السلطنه و سران کرد ناچار شد، امری که نتیجه‌ای در بر نداشت (کسروی، ۱۳۸۸: ۹۲۷ و ۹۲۸). از دیگر دستاوردهای مبارزات سمکو با مشروطه خواهان: مطرح شدن سمکو به عنوان قدرتی درخور توجه، پی بردن به جنگ آزمودگی شکاک‌ها، به دست آوردن پول و تسلیحات، تا اندازه‌ای بریدن از چارچوب تنگ نظرائه طایفه‌ای و رشد امیال جاه‌طلبانه خود سمکو بود. همراهی آتی سمکو با قدرت‌های بزرگ روس و عثمانی، از طرفی در چارچوب منافع وی و از طرف دیگر، به واسطه اجتناب‌ناپذیری آن بود. آنچنان که مشاهده خواهد شد، سمکو به هیچ وجه نمی‌توانست میان روس و عثمانی بی‌طرف بماند و تعامل و مراوده با آنان، اجتناب‌ناپذیر بود؛ به عنوان نمونه، تا قبل از ورود قوای روس به ایران که عثمانی‌ها اکثر دهات سرحدی

حکومت ایران را ناچار به بستن پیمانی با سمکو کردند؛ هرچند از مفاد پیمان، اظهار بی‌اطلاعی می‌کند (هورامی، ۲۰۰۶: ۸۹). در اسناد فارسی، اشاره‌هایی در رابطه با مسئله حمایت روس‌ها از سمکو وجود دارد که نشان می‌دهد مناطق صومای و برادوست همواره، جزو حکومت ارومیه بوده‌اند؛ ولی چریکوف با توجه به نزدیکی این مناطق به سلماس، آن‌ها را جزو سلماس قرار داده و به اسماعیل آقا سپرده است (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۱: ۵۷/۲۲)؛ اما خان‌های پیشکسوت گُرد، حاضر به تبعیت از سمکوی جوان نبودند. مهم‌ترین رقیبان سمکو، اسماعیل آقا کاردار و عمرخان شکاک بودند؛ بنابراین، چریکوف در اقدام بعدی، با عده‌ای سرباز روس و چند عراده توپ به چهریق رفت و به روسای عشایر صومای خبر داد که همگی آنان باید، از ریاست اسماعیل آقا بر خود اطاعت کنند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۱: ۵۷/۲۲). از آنجا که اسماعیل آقای کاردار امین‌العشایر، رقیب اصلی سمکو، درصدد محاربه با او بود، چریکوف در چهریق یک واحد از قشون روس را با توپ و استعداد برای سمکو برجای گذاشت (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۱: ۵۷/۲۲). در نتیجه این وضع، دو خان گُرد که پیش‌تر تحت‌الحمایه اسماعیل آقای کاردار بودند، با فشار روس‌ها، به سمکو سوگند وفاداری خوردند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۷). اسماعیل آقای کاردار امین‌العشایر نیز، به دنبال فشار روس‌ها و سمکو ناچار به مهاجرت به سلدوز شد (معزالدوله، ۱۳۸۰: ۷۵). بدین وسیله، سمکو توانست به کمک روس‌ها، خان‌های رقیب را تطمیع کند و به ریاست طایفه شکاک برسد.

اما به زودی، سنگ‌اندازی‌های ارمنیان قفقاز و همچنین، مسئله حل اختلافات مرزی ایران و عثمانی (۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش) موجب تغییر سیاست روس‌ها و ایجاد شکاف میان سمکو با آنان شد. این واقعه هم‌زمان

خوی، سلماس، ارومیه و ساوجبلاغ را اشغال کرده بودند، اسماعیل آقا شهبندر خوی را اغفال کرده و با وی بنای مرادده و اظهار اتحاد گذارده بود (اسناد وزارت امورخارجیه، ۱۳۳۸: ۴۳/۶). اما در سال ۱۹۱۱م/۱۲۹۰ش که روس‌ها به دنبال اولتیماتوم، به شوستر وارد ایران شده و عثمانی‌ها را بیرون کردند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۸۸) سمکو همین که ملاحظه کرد قدرت روس‌ها افزایش یافته است و عثمانی‌ها این صفحات را تخلیه می‌کنند با چریکوف (chrikov)، کنسول روسیه در خوی، ارتباط برقرار کرد. بعد از این ارتباط، روس‌ها امتیازات بسیاری به او دادند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳)؛ بنابراین گرایش‌های او به سوی روس‌ها و عثمانی‌ها، مقطعی و تاکتیکی و در چارچوب منافعش بود و آنچنان که خواهیم دید هرگز آلت دست آنان نشد!

همراهی سمکو با ائتلاف ضد مشروطه، دستاوردهای چشمگیری برای او به دنبال آورد. در سال ۱۹۱۲م/۱۲۹۱ش، روس‌ها او را به تفلیس دعوت کردند و همچون رهبری طراز اول، از او استقبال به عمل آوردند، مواعید بسیاری به او دادند (هورامی، ۲۰۰۶: ۳۷۵) و واحدهای سوار نیزگورد از مقابل او رژه رفتند (لازاریف، ۱۹۸۹: ۵۳۴)؛ همچنین، روس‌ها نشان درجه دو استانیسلاو (Stanislav) را به او بخشیدند (هورامی، ۲۰۰۶: ۸۹). مسافرت سمکو به تفلیس، بر شخصیت و ذهنیت او بی‌تاثیر نبود؛ آنچنان که به واسطه چنین مسافرت‌هایی، تمدن او را روشن‌تر و آگاه‌تر از سایر گُردها می‌داند (تمدن، ۱۳۵۰: ۱۸۶ و ۱۸۷).

افراسیاب هورامی با تکیه بر اسناد روسی، نشان می‌دهد حکومت ایران تحت فشار روس‌ها، به اعطای حکومت قطور، دیلمان، صومای و برادوست به سمکو رضایت داده است. حتی شاخوفسکی (Shakhovski)، نماینده تزار در امور کردها، معتقد است روس‌ها

جنگ جهانی اول

آغاز جنگ جهانی اول و اهمیت استراتژیک مناطق تحت فرمان سمکو، عامل تاثیرگذار بعدی بود که خواه ناخواه، پای او را نیز به میان می‌کشید. سمکو در جنگ جهانی اول و چند سال بعد از جنگ، سرشناس‌ترین چهره در مرزایران و عثمانی بود. وی زیرکانه از امکاناتی سود برد که تاریخ پرآشوب منطقه، در ربع اول قرن بیستم، برای او فراهم ساخته بود (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۸۷). با آغاز جنگ، توجه روس‌ها به او و جلوگیری از همراهی‌اش با ترک‌ها اهمیتی فوری یافت. قبلاً عثمانی‌ها به سمکو پیشنهاد کرده بودند با الحاق قطور به امپراتوری عثمانی موافقت کند. در مقابل، وعده داده بودند او را برای همیشه، حاکم قطور و سلماس و چهریق کنند؛ اما سمکو این درخواست را رد کرده و بارها، اعلام کرده بود زیردستی ایران تحت حمایت روسیه! را بر زیردست بودن ترک‌ها ترجیح می‌دهد (هورامی، ۲۰۰۵: ۳۷۳ و ۳۷۴). از این رو، عثمانی‌ها به دشمنی با وی پرداختند و در مکاتبات خود با حکومت ایران، به سرحداری او اعتراض کردند و از ایران، برکناری و طرد او را خواستار شدند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۱: ۵۷/۲۲). با این وصف، ترک‌ها دل خونی از او داشتند.

سمکو در پاسخ به پیشنهاد همکاری روس‌ها در آغاز جنگ، اعلام کرده بود چنانچه برای نیروهای او سلاح نو مهیا کنند و ماهانه هزار روبل (حدود ۵۰۰ تومان آن زمان) به او بدهند به نفع روسیه، وارد جنگ با ترک‌ها خواهد شد. روس‌ها این شرایط را پذیرفتند (هورامی، ۲۰۰۶: ۱۵۷). اگرچه شاخوفسکی معتقد است سمکو فقط سلاح دریافت کرد و پولی از روس‌ها نگرفت (هورامی، ۲۰۰۶: ۹۷). بدین ترتیب، سمکو با امکاناتی که برای او مهیا شد به گونه‌ای نظام‌مند، اقدام

بود با مذاکرات مرزی ایران و عثمانی که روس و انگلیس نیز در آن شرکت کردند. کنسول‌های روس در شهرهای آذربایجان، به سمکو و سیدطه تکلیف کردند از هر فعالیتی که کار کمیسیون تعیین حدود را دچار مشکل کند خودداری کنند (هورامی، ۲۰۰۶: ۳۷۴ و ۳۷۵). سمکو از سیاست‌های روس‌ها ناخشنود شد و به جنگ پارتیزانی با آنان پرداخت. روس‌ها اقدامات سمکو را نتیجه تحریکات ترک‌ها دانستند و در همان حال، ترک‌ها از روس‌ها تحویل سمکو و سیدطه و عبدالرزاق را خواهان بودند (هورامی، ۲۰۰۶: ۳۷۷)!

در سال‌های نزدیک به آغاز جنگ نخست جهانی، نقطه عطفی در زندگی سمکو روی داد که بدون شک، بر ذهن او تاثیر گذاشت و آن آشنایی با عبدالرزاق بدرخان بود. آنچه روشن و انکارناپذیر است، تاثیرپذیری عمیق سمکو از اوست. عبدالرزاق از خاندان ملی‌گرای مشهور بدرخان و از نسل امیران ناحیه بوتان بود. آنچنان که اشاره شد، سیدطاها و عبدالرزاق و جعفرآقا، برادر سمکو، یکبار به روسیه دعوت شده و با هدایای نفیس و پیغام‌های تشویق‌آمیز بازگشته بودند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۷). عبدالرزاق بدرخان در سال ۱۹۱۳م/۱۲۹۲ش، در شهر خوی انجمن روشنفکری تشکیل داد و اولین مدرسه شهر خوی را تاسیس کرد (هاوار، ۲۰۰۵: ۲۹۷). بدون شک، فعالیت‌های روشنفکرانه او بر سمکو تاثیر گذاشت. چه بسا، انتشار روزنامه در سال‌های بعد توسط سمکو، تحت تاثیر او بوده باشد. عبدالرزاق بدرخان تلاش بسیاری کرد سمکو را راضی به اتحاد با روس‌ها کند (هاوار، ۲۰۰۵: ۳۰۷). بروئینسن احتمالاً در بحث از انتشار یک ماهنامه کردی، با همکاری مشترک سمکو و عبدالرزاق، دچار اشتباه شده است (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۷)؛ اما، همین مطلب او هم، گویای روابط نزدیک عبدالرزاق با سمکو و تاثیرگذاری بر اوست.

فرستاد (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳). یکی از کسانی که سمکو تحویل روس‌ها داد، بخشعلی خان یکانی بود. اسماعیل آقا یک روز قبل از آنکه تسلیم روس‌ها شود او را تحویل داد و روس‌ها وی را اعدام کردند (اسنادوزارت خارجه، ۱۳۳۳: ۶۶/۴۳). اقدام سمکو در تحویل بخشعلی خان، ناجوانمردانه بود؛ اما این اقدام تنها راه درمان ماندن از انتقام روس‌ها بود. روس‌ها پس از دستگیری سمکو، او را روانه تفریس کردند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳). وی بالاخره آزاد شد؛ اما دشمن سرسخت او، یعنی ژنرال چرنوزوبوف (Cherozebov) چون معتقد بود او همچنان با ترک‌ها در ارتباط است، درصدد دستگیری دوباره او برآمد. سمکو نیز به ناچار به کوه‌ها پناه برد؛ اما شایخوفسکی که معتقد بود چرنوزوبوف با سمکو مشکلات شخصی دارد، پس از هماهنگی با فرماندهی قوای روسیه، در قفقاز، ترتیب بازگشت وی به خوی و چهریق را داد (هورامی، ۲۰۰۶: ۹۱).

متأسفانه روشن نیست مدتی بعد، در ۱۷مه ۱۹۱۷/۱۵ اردیبهشت ۱۲۹۶، به چه علت قوای روس به محال چهریق و صومای و برادوست حمله بردند و دست به قتل و غارت و تجاوز زدند. اهالی این مناطق به کوه‌ها گریختند. سمکو در نامه‌ای به کارگزاری سلماس، ضمن شرح جنایات روس‌ها خواستار اعزام صاحب منصبی ایرانی، با عده‌ای سوار، برای محافظت از رعیت شد (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۵: ۹۶/۳۷). از عریضه‌ای که ساکنان چهریق به تاریخ ۲۸ رجب ۱۳۳۵/۲۷ اردیبهشت ۱۲۹۶، به مقامات حکومتی فرستاده‌اند روشن می‌شود هنگام ورود قوای روس به محال چهریق، واحدی از سالدات‌های روس از دو سال قبل، آنجا حضور داشته‌اند و اینان با همکاری روس‌های مهاجم، دست به جنایت زده بودند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۵: ۹۶/۳۷). از این واقعه،

به تسلیح و سازماندهی قوای خاص خود کرد و تجربیات جنگی خود و نیروهای اش را افزایش داد. او همراه با عبدالرزاق بدرخان، چندین ماه با ترک‌ها جنگید (هورامی، ۲۰۰۶: ۱۵۷). در حمله‌ای که بخشی از سپاه روس، در محاصره ترک‌ها افتاده بودند، سمکو حلقه محاصره را شکست و آنان را رهایی بخشید (هورامی، ۲۰۰۶: ۸۹). در اثنای جنگ جهانی اول، مناطق ارومیه و خوی و سلماس، چندین بار میان روس‌ها و عثمانی‌ها دست به دست شد. بار نخست که روس‌ها، در زمان قونسولی کرمان‌آرف، ارومیه و خوی و سلماس را تخلیه می‌کردند، اسماعیل آقا فوراً با ترک‌ها متحد شد و در حوالی خوی، چندین روز با روس‌ها جنگید! (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳)! در این رابطه، اسناد روسی در روایتی متفاوت، نشان می‌دهند سمکو شخصاً با قوای عثمانی نینجید؛ اما نیروهای او در این جنگ شرکت کردند (هورامی، ۲۰۰۶: ۸۹). اما با توجه به تعقیب نشدن سمکو از طرف عثمانی‌ها و دستگیری آتی وی از جانب روس‌ها، به احتمال قوی، وی در جنگ عثمانی‌ها با روس‌ها شرکت کرده بود.

کردهای عثمانی همراه با کردهای جنوب آذربایجان غربی، در پیروزی سپاهیان خلیل پاشا بر روس‌ها و عقب راندن آنان نقش اساسی ایفا کردند؛ اما خلیل پاشا به علت شورش آرامنه وان، ناچار به ترک آذربایجان شد و کردها را در معرض انتقام‌جویی جدی روس‌ها قرار داد. سپاه سبک اسلحه روس، موسوم به دراگون، برای انتقام از کردها از قفقاز به آذربایجان اعزام شدند. آنان در مهاباد و اطراف آن، هزاران نفر را قتل‌عام کردند (محبوبی، ۱۳۷۰: ۱۶۲). با مشاهده چنین خشونت‌ها، سمکو محض دوراندیشی و برای محفوظ ماندن از انتقام‌جویی روس‌ها، چندین نفر از عثمانی‌ها را کشت و چند نفر را نیز دستگیر کرد و به دنبال بازگشت کرمان‌آرف، کنسول روس، به خوی فوراً آن‌ها را نزد او

در راستای همین نگرانی‌ها بود که با پدیدار شدن آثار بی‌نظمی در صفوف قوای روس، مسیحیان کمی قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷/۱۲۹۶ ش، هیئتی به تفلیس فرستاده و از زمامداران دولتی درخواست حمایت کرده بودند. پس از ورود این هیئت، متفقین به تشکیل قشون مسیحی در آذربایجان تصمیم گرفتند (نیکیتین، ۲۵۳۶: ۲۳۶).

با خروج قوای روس از جبهه‌های قفقاز و شمال غرب کشور، این مناطق در برابر پیشروی عثمانی‌ها بی‌دفاع مانده بود. به دنبال رها کردن جبهه شرق از جانب روس‌ها، در کنفرانس پاریس به تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷/۲ دی ۱۲۹۶، فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها کار دفاع از آن را میان خود تقسیم کردند. دفاع از قفقاز و نواحی اطراف به انگلیسی‌ها محول شد که به نام متفقین رهبری عملیات را در منطقه برعهده گرفتند. از همین هنگام، سرنوشت منطقه ارومیه انحصاراً به تصمیمات انگلیسی‌ها بستگی پیدا کرد (الویل، ۱۳۸۰: ۴۳۲).

در جلسه کابینه جنگ، در ۲۶ فوریه ۱۹۱۸/۷ اسفند ۱۲۹۶، وزارت جنگ بریتانیا خواستار دخالت نظامی در شمال غرب ایران شد. مقرر شد نیروی ۱۳۰۰ نفره به شمال غرب ایران روانه و از آنجا به قفقاز اعزام شوند (صباحی، ۱۳۷۹: ۱۰۵). ژنرال دنس‌ترویل (Dunsterville) به طور رسمی، به عنوان سرپرست این نیرو تعیین شد. او می‌بایست در قفقاز، از پیشروی آلمان‌ها و عثمانی‌ها جلوگیری می‌کرد (فرمانفرمائی، ۱۳۸۴: ۳۰۷). انگلیسی‌ها به متحدانی برای دفاع از قفقاز و شمال غرب ایران نیاز داشتند و مسیحیان ارومیه چنین نیروی بودند. در ماه ژانویه ۱۹۱۸/دیماه ۱۲۹۶، کاپیتان گریسی (Gracey) انگلیسی، برای سازماندهی نیروی مسیحی، به یاری افسران روس در ارومیه رفت. این نیرو می‌بایست حافظ دریای سیاه تا بغداد می‌شد

روشن می‌شود فشار و کنترل روس‌ها بر سمکو تا چه اندازه بوده است. طبیعتاً در چنین وضعیتی، سمکو هیچ گونه استقلال عملی نداشت. با این وصف، می‌توان به خوبی تصور کرد انقلاب اکتبر و متعاقب آن خروج قوای روسیه از آذربایجان، تا چه حد از سمکو رفع محدودیت کرد!

انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی روس‌ها

انقلاب اکتبر نیز، از جمله عوامل مهم و تاثیرگذار بر سمکو بود. با وقوع انقلاب اکتبر و به قدرت رسیدن بلشویک‌ها، بلافاصله دستور عقب‌نشینی سربازان روس از جبهه‌ها صادر شد (مابرلی، ۱۳۶۹: ۳۲۵). این تحول برای سمکو، چند دستاورد داشت: نخست اینکه از فشار سنگینی که روس‌ها بر وی داشتند و به آن اشاره شد، رها شد و تا اندازه‌ای استقلال عمل پیدا کرد؛ دوم اینکه به دنبال خروج سربازان روس، توانست مقداری تسلیحات از آنان به دست آورد (آقاسی، ۱۳۵۰: ۳۸۶). اما در این میان، چند مسئله اساسی نیز پیش آمده بود: نخست ورود ده‌ها هزار مسیحی، اعم از آسوری‌های ایران و عثمانی و آرامنه عثمانی و قفقاز، به ارومیه بود که در کنار مسیحیان بومی در ارومیه و حومه آن، به اقلیتی شایان توجه تبدیل شده بودند. این مسیحیان به واسطه برخوردهایی که در گذشته با مسلمانان داشته بودند و همچنین، به واسطه شرکت در جنگ‌های روس‌ها با عثمانی، دچار بیم و هراس شده بودند و از آینده خود، در نگرانی به سر می‌بردند. ترس مسیحیان بی‌علت نبود؛ بنا به روایتی اغراق‌آمیز، روس‌ها هشتاد درصد جمعیت گُرد شرق آناتولی را از بین برده بودند^۱ و مسیحیان، پیشقراولان روس‌ها در این جنگ‌ها بودند و قاعدتاً می‌بایست از انتقام‌جویی کردها و عثمانی‌ها در هراس می‌بودند (زیرینسکی، ۱۳۸۰: ۳۹۶؛ بروئینسن، ۱۳۷۸: ۸۸ و ۸۹).

تمدن، ۱۳۵۰: ۲۴۸). دنسترویل با قوای ۱۳۰۰ نفری‌اش، وارد ایران شد و با اطمینان از حفظ مرزهای شمال غرب توسط مسیحیان، در صدد ورود به قفقاز برآمد. با حمایت همه جانبه انگلستان از مسیحیان و تسلیح و سازماندهی گسترده آنان و گسترش قدرتش، سمکو شدیداً احساس خطر کرد. به زودی زمینه تنش میان او و تشکیلات مسیحی فراهم شد. قوای مسیحی در اندیشه تثبیت قدرت خویش و توسعه طلبی بودند. شاخوفسکی در این رابطه می‌نویسد: «با رفتن ما از آذربایجان، آسوری‌ها و ارمنیان شروع به دشمنی با سمکو می‌کنند. بنابراین مسیحیان بودند که جنگ را آغاز کردند؛ چون می‌خواستند بعد از روس‌ها آقا و ارباب محل شوند» (هورامی، ۲۰۰۶: ۹۰).

شواهد بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد حکومت ایران، سمکو را به این کار تشویق کرده بود. آنچنان که سمکو نزد مصطفی‌خان یامولکی بازگو کرد، این ایرانی‌ها بودند که او را به قتل مارشیمون تشویق کردند (هاوار، ۲۰۰۵: ۲۷۱). بروئینسن در تکمیل این ادعا، قتل مارشیمون را به پیشنهاد حاکم تبریز می‌داند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۸). به دنبال خروج روس‌ها و قتل مارشیمون موقعیت سمکو، در مقایسه با گذشته، تحکیم یافت؛ اما هنوز هم مسیحیان تحت حمایت متفقین، با عثمانی‌ها بر سر حفظ یا تصرف آذربایجان در کشمکش بودند. خطر انتقام‌جویی عثمانی‌ها از سمکو، به واسطه همکاری اجتناب‌ناپذیر او با روس‌ها، چنان جدی بود که قتل مارشیمون را توسط او، به هدف کسب «اسباب شفاعت» نزد عثمانی‌ها قلمداد کرده‌اند (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳).

خروج مسیحیان و ورود عثمانی‌ها به آذربایجان

آنچنان که اشاره شد خطر انتقام‌جویی عثمانی‌ها از سمکو جدی بود؛ اما به دنبال قتل مارشیمون، سمکو از عثمانی‌ها دعوت کرد به جنگ مسیحیان آیند (هاوار، ۲۰۰۵: ۴۰۵). این حرکات باعث شد عثمانی‌ها یکبار

تمدن، ۱۳۵۰: ۲۴۸). دنسترویل با قوای ۱۳۰۰ نفری‌اش، وارد ایران شد و با اطمینان از حفظ مرزهای شمال غرب توسط مسیحیان، در صدد ورود به قفقاز برآمد. با حمایت همه جانبه انگلستان از مسیحیان و تسلیح و سازماندهی گسترده آنان و گسترش قدرتش، سمکو شدیداً احساس خطر کرد. به زودی زمینه تنش میان او و تشکیلات مسیحی فراهم شد. قوای مسیحی در اندیشه تثبیت قدرت خویش و توسعه طلبی بودند. شاخوفسکی در این رابطه می‌نویسد: «با رفتن ما از آذربایجان، آسوری‌ها و ارمنیان شروع به دشمنی با سمکو می‌کنند. بنابراین مسیحیان بودند که جنگ را آغاز کردند؛ چون می‌خواستند بعد از روس‌ها آقا و ارباب محل شوند» (هورامی، ۲۰۰۶: ۹۰).

آنان برای اعلام اهداف و نیت خود، نظامنامه‌ای ۲۰ ماده‌ای صادر کرده بودند که در ماده نخست آن، علت اصلی تشکیل اتحادیه مسیحان را خودمختاری و استقلال در مناطق ارومیه، موصل، ترک عایدین، نصیبین، جزیره و جولاملک دانسته بودند (تمدن، ۱۳۵۰: ۲۰۴). واقعیت امر این بود که آنان در نظر داشتند در ارومیه و اطراف آن، کشوری برای خود تشکیل دهند (کاویانپور، ۱۳۴۴: ۱۲۷). طبیعتاً تبلیغات استقلال‌طلبانه مسیحیان، بر سمکو تاثیر می‌گذاشت و او از جانب آنان احساس خطر می‌کرد. در واقع، تسلط بر ارومیه و سلماس، نقطه تلاقی سمکو و مسیحیان بود (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۸).

مسیحیان به زودی بر ارومیه مسلط شدند؛ امری که با قتل و غارت مسلمانان همراه بود. سمکو در اندیشه محدود کردن آنان بود و برای مقابله با مسیحیان، دنبال بهانه می‌گشت؛ بنابراین، وقتی از تعدیات مسیحیان بر ساکنان ارومیه و اقدامات توسعه‌طلبانه آنان آگاه شد، با ۶۰۰ سوار جنگی، به کمک مردم ارومیه شتافت؛ ولی در نزدیکی قریه کریم‌آباد، چون از تسلیم شدن

خاتمه جنگ جهانی اول و آغاز شورش سمکو

بعد از خروج مسیحیان از ارومیه، عثمانی‌ها یکه تاز میدان شدند. از طرف دیگر، آنان در جبهه قفقاز، توانسته بودند قوای دنسترویل در باکو را نیز وادار به عقب‌نشینی کنند. در چنین موقعیتی، احتمال پیشروی عثمانی‌ها در قفقاز و شمال غرب ایران قوی بود. قوای عثمانی به رهبری خلیل‌پاشا، به جنگ انگلیسی‌ها که تا میانه را در دست داشتند، رفتند. در جنگ‌هایی که روی داد انگلیسی‌ها پی در پی دچار شکست شدند (کسروی، ۱۳۸۴: ۶۳۳)؛ اما به زودی با تسلیم بلغارستان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۸/۸ مهر ۱۲۹۷ و کناره‌گیری این دولت از صف دولت‌های مرکز که به قطع ارتباط عثمانی با آلمان و اتریش منجر شد، کار یکسره شد. کابینه احمدعزت‌پاشا با متفقین وارد صلح شد و او قرارداد ترک‌مخاصمه مدروس (Mudros) را امضاء کرد (بیات، ۱۳۸۰: ۷۸). به موجب این قرارداد، عثمانی متعهد شد شمال غربی ایران و قفقاز را تخلیه کند (آفاناسیان، ۱۳۷۰: ۸۱). در نتیجه، عثمانی‌ها ناچار به ترک آذربایجان شدند. بدین ترتیب، با خروج قوای روس و مسیحی و عثمانی، در طول جنگ جهانی اول، سمکو قدرت بلامنازع منطقه شد. در این میان، یکدسته از توپچی‌ان عثمانی که به چند صد تن می‌رسیدند به کشور خود بازنگشتند و با توپ‌ها و تفنگ‌های خود، آهنگ چهریق کردند و زبردستی سمکو را پذیرفتند. «این پیشامد جسارت او را چند برابر کرد» (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۳۰). بنابر توصیف کسروی، «اسماعیل‌آقا بسیج کار خود می‌دید و از فرصت استفاده می‌کرد و نیرو می‌اندوخت؛ زیرا آشفستگی کار ایران و ناتوانی دولت و فراوانی افزار جنگ و فرمانبرداری کردان و جنگجویی آنان او را به آرزوهای بزرگی انداخت» (کسروی، ۱۳۸۴: ۸۲۹).

دیگر، به او اعتماد کنند و مقابله با دشمن مشترک را بر انتقام‌جویی از او ترجیح دهند.

به دنبال این تلاش‌ها بود که عاقبت در اردیبهشت ۱۲۹۷، قوای عثمانی از قطور گذشتند و وارد خوی و سلماس شدند. سمکو «به آن‌ها کاغذ نوشته و جلو آن‌ها افتاده به خوی آمده و در جنگ ارامنه و نصارا و جلوها با عثمانی‌ها اشتراک کرد» (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳).

سپاه عثمانی به قصد تصرف ارومیه، به سوی این شهر حرکت کرد. قوای مسیحی در کریم‌آباد، میان ارومیه و سلماس، به مقابله آنان شتافتند؛ اما در این هنگام، خبر حمله سپاه ۱۲ هزار نفری آندرانیک (Andranik) به خوی، عثمانی‌ها را به حرکت بدان سوی ناچار کرد (توفیق، ۱۳۸۹: ۵۱). ژنرال آندرانیک می‌خواست با تصرف خوی و بهره‌گیری از قلعه مستحکم آن، به عثمانی‌ها حمله برد و به همراه مسیحیان ارومیه، قوای عثمانی را در محاصره اندازد و پس از نابودی آن‌ها، با همکاری مسیحیان، ولایات موجود بر سر راه ارومیه تا قفقاز را به تصرف درآورد. عثمانی‌ها پس از شکست آندرانیک، به علت شورش ارمنیان در وان، ناچار به ترک آذربایجان شدند؛ اما طولی نکشید که با نیرویی ۳۶ هزار نفری برگشتند و پس از شکست مسیحیان، رهسپار ارومیه شدند (توفیق، ۱۳۸۹: ۵۳ تا ۵۵). در ۸ مرداد ۱۲۹۷/۱۹۱۸م، حدود ۴۵ هزار مسیحی شروع به عقب‌نشینی به طرف ساوجبلاغ کردند (معمدالوزراء، ۱۳۸۹: ۱۹۶). چند ساعت بعد، سربازان عثمانی و شبه نظامیان کرد که به قولی به دستور سمکو و سیدطه اعزام شده بودند وارد شهر شدند و مسیحیان برجای مانده را غارت کردند (بروئینسن، ۱۳۷۸: ۱۰۸). بدین ترتیب یکی دیگر از کانون‌های قدرت، یعنی مسیحیان، از عرصه به در شدند و آزادی عمل سمکو بیشتر شد.

اصلی منطقه، متأثر از تحولات مهمی همانند انقلاب مشروطه، آغاز جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر و عقب‌نشینی روس‌ها از آذربایجان، قدرت‌یابی مسیحیان، تصرف آذربایجان توسط عثمانی‌ها و خروج مسیحیان از ارومیه و سرانجام پایان جنگ و خروج قوای عثمانی از آذربایجان بود. در حقیقت، هرکدام از این عوامل به نوبه خود، سمکو را تحت تاثیر قرار دادند؛ به گونه‌ای که سمکوی ۱۲۸۵ش با سمکوی ۱۲۹۷ش، چه از لحاظ موقعیت سیاسی و چه از لحاظ جاه‌طلبی شخصی اساساً متفاوت بود. سمکو با حمله به لکستان، شورش جدی خود را علیه حکومت مرکزی آغاز کرد که تا سال ۱۳۰۹ش ادامه یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. اغراق‌آمیز بودن این آمار احتمالاً به این علت است که کردهایی را هم که به علت نابسامانی این منطقه اقدام به مهاجرت به دیگر نقاط کرده بودند جزو مقتولان و تلفات جنگ به حساب آورده‌اند.

کتابنامه

الف. کتاب‌ها

. آفاناسیان، سرژ، (۱۳۷۰)، ارمنستان، آذربایجان، گرجستان؛ از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۲۳-۱۹۱۷، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: معین.
. آقاسی، مهدی، (۱۳۵۰)، تاریخ خوی، تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
. ارفع، حسن، (۱۳۸۲)، کردها، به کوشش محمدرئوف مرادی، تهران: آنا.
. ادیب‌الشعراء، میرزارشید، (۱۳۴۵)، تاریخ افشار، به انضمام قیام شیخ عبیدالله علی افشار، به تصحیح پرویز شهریار و محمود رامیان، آذربایجان غربی:

اولین نشانه شورش سمکو علیه حکومت مرکزی، در حمله او به لکستان متجلی شد. حکومت ارومیه با اعزام سیف‌القضات ساوجبلاغی به چهریق، او را از حمله به لکستان منصرف کرد (توفیق، ۱۳۸۹: ۶۸)؛ اما کمی بعد، سمکو با اعزام نماینده‌ای نزد مردم لکستان، خواستار خروج صادق‌خان سرتیپ و دو برادرش از لکستان و جمع‌آوری ۳۵ هزار فشنگ از مردم شهر و تحویل آن به نماینده خود شد. او تهدید کرد در صورت تمکین نکردن، با استفاده از قوه نظامی خواسته‌های خود را عملی خواهد کرد (اسناد وزارت خارجه، ۱۳۳۸: ۶/۴۳). به دنبال خودداری اهالی از پذیرش این درخواست‌ها و سنگربندی و آمادگی برای مقابله با سمکو، بالاخره به لکستان حمله کرد و با این حمله که سرآغاز تنش و کشمکش‌های آتی سمکو با حکومت مرکزی بود، شورش وی آغاز شد.

نتیجه

شورش اسماعیل آقا (سمکو) ریشه در زمینه‌ای تاریخی داشت. زمینه‌ای که حاصل ناکارآمدی و فساد ساختار سیاسی حکومت قاجار، به ویژه در آذربایجان بود. این ساختار ضمن نادیده گرفتن اهمیت و وزن کردها و به ویژه شکاک‌ها در منطقه، از هر گونه واگذاری و تقسیم قدرت به آن‌ها خودداری می‌کرد. این مسئله باعث نزدیک شدن شکاک‌ها به قدرت‌های بیگانه، در جهت تامین منافعشان شد. به دنبال حذف فیزیکی و یکی پس از دیگری سران شکاک و به ویژه جعفرآقا، اسماعیل آقا به عنوان وارث طایفه شکاک فصل نوینی از تحولات شمال غرب کشور را رقم زد. او از طرفی بر سر کسب رهبری شکاک‌ها در کانون دشمنی خان‌های رقیب قرار داشت و از طرف دیگر، کینه و انتقام‌جویی از دولتیان را دنبال می‌کرد. اما پیشرفت و مطرح شدن او، همچون یکی از بازیگران

- شورای مرکزی جشن‌های ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی.
۱. الویله، فلورانس، (۱۳۸۰)، ایران در جنگ جهانی اول، مجموعه مقالات به کوشش صفا اخوان، تهران: وزارت امور خارجه.
۲. امیر طهماسبی، عبدالله‌خان، (۱۳۸۸)، یادداشت‌هایی از آشوب‌های عشایری و سیاسی آذربایجان، تهران: شیرازه.
۳. امین‌الشرع خویی، (۱۳۷۸)، میراث اسلامی ایران، دفتر هشتم، خاطرات امین‌الشرع خویی، به کوشش رسول جعفریان، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
۴. ب. نیکیتین، (۲۵۳۶)، خاطرات و سفرنامه مسیو نیکیتین، علی محمد فره‌وشی، بی‌جا: کانون معرفت.
۵. -----، (۱۳۶۶)، کرد و کردستان، محمد قاضی، تهران: نیلوفر.
۶. برزویی، مجتبی، (۱۳۷۸)، اوضاع سیاسی کردستان از ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۵ شمسی، تهران: فکر نو.
۷. بروئینسن، مارتین، (۱۳۷۸)، ایران و جنگ جهانی اول، به کوشش تورج اتابکی، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: فقنوس.
۸. بیات، کاوه، (۱۳۸۰)، طوفان بر فراز ماورای قفقاز، تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی.
۹. تمدن، محمد، (۱۳۵۰)، اوضاع ارومیه در جنگ اول یا تاریخ رضائیه، ارومیه: موسسه مطبوعاتی تمدن.
۱۰. توفیق، رحمت‌الله، (۱۳۸۹)، تاریخچه ارومیه، یادداشت‌هایی از سال‌های جنگ اول جهانی و آشوب بعد از آن، تهران: پردیس دانش.
۱۱. ریاحی، محمدامین، (۱۳۷۸)، تاریخ خوی، تهران: طرح نو.
۱۲. زیرینسکی، مایکل، (۱۳۸۰)، ایران در جنگ جهانی اول، مجموعه مقالات به کوشش صفا اخوان، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۳. دنسترویل، ل. سی، (۱۳۶۱)، خاطرات ژنرال دنسترویل سرکوبگر جنگل، ترجمه ح انصاری، تهران: کتاب فرزاد.
۱۴. سویتو چفسسکی، تادایوش، (۱۳۸۱)، آذربایجان روسیه؛ شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
۱۵. صباحی، هوشنگ، (۱۳۷۹)، سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه، ترجمه پروانه ستاری، تهران: گفتار.
۱۶. صفایی، ابراهیم، (۱۳۷۱)، پنجاه خاطره از پنجاه سال، تهران: جاویدان.
۱۷. فرمانفرمایان، عباس میرزا، (۱۳۸۴)، جنگ انگلیس و عثمانی در بین‌النهرین و عواقب آن در ایران (۱۹۱۸-۱۹۱۴)، به کوشش منصوره اتحادیه و بهمن فرمان، تهران: کتاب سیامک.
۱۸. کاویانپور، احمد، (۱۳۴۴)، تاریخ رضائیه، تهران: آسیا.
۱۹. کسروی، احمد، (۱۳۸۴)، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، چ ۱۳، تهران: امیرکبیر.
۲۰. -----، (۱۳۸۸)، تاریخ مشروطه، تهران: امیرکبیر.
۲۱. کوچرا، کریس، (۱۳۷۷)، جنبش ملی کرد، ابراهیم یونسی، چ ۲، تهران: نگاه.
۲۲. مابری، جیمز، (۱۳۶۹)، ماموریت در ایران؛ جنگ جهانی اول ۱۹۲۰-۱۹۱۴، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا.
۲۳. محجوبی، جمشید، (۱۳۷۰)، نگاهی به تاریخ و جغرافیای میاندوآب، تکاب و شاهین‌دژ، بی‌جا: پروین.
۲۴. معتمدالوزراه، رحمت‌الله‌خان، (۱۳۸۹)، ارومیه در محاربه عالم سوز؛ از مقدمه نصارا تا بلوای اسماعیل آقا ۱۲۹۸-۱۳۰۰، به کوشش کاوه بیات، تهران: پردیس دانش.
۲۵. معزالدوله، محمدصادق میرزا، (۱۳۸۰)، نامه‌های

-----، ۱۳۳۸، راپرت میرزانصرالله خان به کارگزاری
کُل، کارتن ۴۳، پرونده ۶.
-----، ۱۳۳۸، گزارش کارگزاری خوی به وزارت
خارج، کارتن ۴۳، پرونده ۶.

ارومیه؛ اسناد و مکاتبات معزالدوله
محمدصادق میرزا از حکومت ارومیه، شوال ۱۳۳۳ تا
ربیع الاول ۱۳۳۴ هجری قمری، به کوشش کاوه
بیات، تهران: فرزانه.
. هدایت، مهدیقلی خان، (بی تا)، خاطرات و خطرات،
تهران: کتابفروشی زوار.

ب. منابع کُردی

. لازاریف، م. س. (۱۹۸۹)، کُشه کورد ۱۸۹۶-۱۹۱۷
به شی ۲، کاووس عه تغان له پرووسیه وه کردویه
تی به کوردی، به غذا.
. هاوار، محمد یره سوول، (۲۰۰۵)، سمک و بزووتنه
وه ی نه ته وایه تی کورد، حکوومه تی هه ریمی
کوردستان، سلثماني، وه زاره تی رۆشنبیری.
. هه ورامی، ئه فراسیاو، (۲۰۰۶)، کورد له ئه رشیوی
رووسیا و س و فیه تدا، چاپخانه وه زاره تی په
روه رده.

ج. اسناد منتشر نشده فارسی

. اسناد وزارت خارج، ۱۳۳۱، مکتوب کارگذاری
سلماس به کارگزاری کل، کارتن ۲۲، پرونده ۵۷.
-----، ۱۳۳۱، گزارش کارگزاری آذربایجان به وزارت
خارج، کارتن ۲۲، پرونده ۵۷. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی
-----، ۱۳۳۱، راپرت کارگزاری خوی به کارگزار
کُل، کارتن ۲۲، پرونده ۵۷.
-----، ۱۳۳۱، گزارش کارگزاری سلماس به
کارگزاری کُل، کارتن ۲۲، پرونده ۵۷.
-----، ۱۳۳۱، یاداشت دولت عثمانی به وزارت
خارج، کارتن ۲۲، پرونده ۵۷.
-----، ۱۳۳۳، گزارش کارگزاری خوی به کارگزاری
کُل، کارتن ۶۶، پرونده ۴۳.
-----، ۱۳۳۵، عرضحال اهالی چهریق به وزارت
داخله، کارتن ۳۷، پرونده ۹۶.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی